

هاشم صدق‌آمیز

عضو هیأت علمی گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب

HS_SEDQAMIZ @ Yahoo.com

رابطه اقتصاد و سیاست در الوس جغتای

چکیده:

تاریخ الوس جغتای را از لحاظ اقتصاد سیاسی می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: دوره نخست که با آغاز حکومت خاندان جغتای شروع و تا پایان حکومت دوا ادامه می‌یابد، در این دوره اقتصاد الوس جغتای که مبتنی بر اقتصاد شبانی بود، ادامه حیات اقتصادی خود را در گرو یافتن چراگاه‌های جدید از طریق تصرف مناطقی از ایران می‌دانست که در کنار آن غارت خراسان و مازندان و شمال هند روشی برای تقویت اقتصاد ضعیف الوس جغتای بود. دوره دوم از پایان حکومت دوا آغاز گردید و در دوره حکمرانی کبک و ترمشیرین به اوج رسید در این دوره خانات الوس جغتای سیاست حمله به ایران و هند را کنار گذاشته در عوض تصمیم گرفتند با ایجاد صلح و تأمین امنیت راههای تجاری از طریق توسعه بازرگانی با هند به اقتصاد الوس جغتای رونق بخشند.

کلیدواژه‌ها: الوس جغتای، توسعه ارضی، اقتصاد غارت، اقتصاد بازرگانی.

مقدمه

چنگیز قلمرو پهناور خود را میان چهار پسر اصلی‌اش جوچی، جغتای، اوگتای و تولوی تقسیم کرده بود. بخش‌هایی از مغولستان، ترکستان و ماوراءالنهر نصیب پسر دوم‌اش، جغتای گردید. این قلمرو که از آن پس الوس جغتای نامیده شد، عرصه گسترده‌ای از شمال چین تا شمال شرقی ایران را دربر می‌گرفت که مهمترین مسیر بازرگانی خشکی میان شرق و غرب از آن می‌گذشت. امنیت این سرزمین می‌توانست امنیت تجارت شرق و غرب را تضمین نماید اما مشکلات سیاسی پیچیده‌ای که در روابط میان چند خان‌نشین مغولی با امپراتوران مغول وجود داشت و رابطه‌ای که فرمانروایان الوس جغتای با این خان‌نشینها و امپراتوری مغول در چین داشتند این سرزمین گسترده را تبدیل به پناهگاه دشمنان امپراتوران مغول و تهاجمات بی‌وقفه به قلمرو ایلخانان مغول ایران و قلمرو امپراتوران مغول چین نموده بود دستیابی به صلح و ثبات سیاسی به معنای خروج از انزوای اقتصادی و ادامه جنگ و درگیری به معنای تداوم وضعیت وخیم اقتصادی الوس جغتای بود.

درک درست تحولات سیاسی الوس جغتای نیازمند شناخت جناح‌بندیها و کشمکش‌های بزرگتر در سطح امپراتوری مغول و شناخت مدعیان دستیابی به مقام امپراتوری است. وضعیت سیاسی الوس جغتای بیش از الوس جوچی (اردوی زرین) و ایلخانان مغول ایران تابع شرایط سیاسی حاکم بر تمامی امپراتوری مغول و مرکز آن چین بود.

نخستین اختلاف بر سر دستیابی به مقام قآنی با مرگ اوگتای میان باتو، خان الوس جوچی و گیوک جانشین اوگتای بروز کرد^۱ اما پیش از وقوع جنگ، گیوک مرد و دسته‌بندی‌های سیاسی شکل گرفتند.

از یک سو خاندان جوچی، پسر بزرگ چنگیز و خاندان تولوی، پسر کوچک چنگیز با یکدیگر متحد شده بودند و از سوی دیگر خاندان جغتای، پسر دوم چنگیز و خاندان اوگتای، پسر سوم چنگیز با هم متحد شده و یک جناح را تشکیل داده بودند. در هر دو جناح یک خاندان اولویت داشت و خاندان دیگر به عنوان حامی خاندان اصلی نقش ایفا می‌نمود. دعوا بر سر این بود که مقام قآنی (فرمانروائی) تمامی قلمرو مغولان باید در اختیار چه خاندانی باشد در جناحی که متشکل از خاندان جوچی و تولوی بود، خاندان جوچی در حمایت از خاندان تولوی وارد میدان شده بود و تلاش می‌کرد مقام امپراتوری را به خاندان تولوی ببخشد و در جناح متشکل از خاندان جغتای و اوگتای خاندان جغتای تلاش داشت با حمایت از خاندان اوگتای مقام قآنی را در این خاندان تداوم ببخشد یا بعدها به این خاندان باز گرداند.

اما به زودی با دخالت باتو به عنوان بزرگترین شاهزاده از خاندان چنگیز تکلیف روشن شد و قدرت به دست خاندان تولوی افتاد در نتیجه خاندان اوگتای کاملاً از قدرت برکنار شدند و تلاش آنها با همدستی خاندان جغتای در انجام کودتا علیه منگوقاآن به جایی نرسید.^۲ حاصل این تلاش نافرجام، بدگمانی خاندان تولوی نسبت به خاندان اوگتای، طرد آنها به نواحی دوردست آسیای مرکزی و دخالت‌های پی‌گیر در عزل و نصب خانات الوس جغتای جهت مهار آنها و جلوگیری از اتحاد آنها با خاندان اوگتای به عنوان یک تهدید بالقوه بود. مسئله دخالت طرفین این دعوای بزرگ از زمان نخستین جانشین جغتای تا زمان حکمرانی دوا ادامه داشت.^۳ اما همین مسئله ناخوشایند به عنوان روشی برای به قدرت رسیدن در میان مدعیان قدرت در درون خاندان جغتای پذیرفته شده بود. تعدادی از شاهزادگان جغتای با جلب نظر و حمایت امپراتوران مغول در الوس جغتای قدرت را به دست می‌گرفتند و عده دیگر با حمایت خاندان اوگتای بر الوس جغتای حکومت می‌کردند. کشمکش‌های داخلی و فرو افتادن شاهزادگان در دامن دور رقیب بزرگ خارجی موجبات سردرگمی سیاسی در الوس جغتای را فراهم آورده بود.

اما برغم این مسئله از دوره حکمرانی آغوخان (وفات ۶۶۲ هـ.ق) خانات الوس جغتای توانستند منافع مشخص سیاسی و اقتصادی خود را دنبال کنند.^۴

با به قدرت رسیدن براق کاملاً روشن گردید که منفعت الوس جغتای در گرو تصرف قلمروی ایلخانان مغول ایران و دست‌کم غارت خراسان می‌باشد.^۵ بنابراین او با قایدو، خان الوس اوگتای متحد شده به خراسان حمله کرد، آنها به توافق رسیده بودند که متفقاً بر ایران حکمرانی کنند^۶، از آنجا که قان‌های مغول چین و ایلخانان مغول ایران هر دو از شاهزادگان خاندان تولوی، پسر کوچک چنگیز بودند، این اقدام براق موجبات دوری و تیرگی روابط الوس جغتای با قان مغول گردید و از سوی دیگر زمینه نزدیکی ایلخانان مغول ایران و قان مغول چین را فراهم آورد. در واقع به طور منطقی حمله به ایران به منزله دوری الوس جغتای از چین و نزدیکی با خاندان اوگتای، دشمنان دیرینه امپراتوری مغول چین بود. همین نزدیکی سبب می‌گردید که خانات جغتای به پیروی از خاندان اوگتای که دائماً درصدد بازپس‌گیری چین و مغولستان از خاندان تولوی بودند درگیر جنگ‌های بی‌فرجام با فرمانروایان مغول چین گردند. این دور بسته جنگ‌ها در شرق با فرمانروایان مغول چین و در غرب با ایلخانان مغول ایران حاصلی جز انزوای سیاسی و اقتصادی برای الوس جغتای نداشت.

در این میان نباید نقش قایدو بزرگترین و خستگی‌ناپذیرترین شخصیت خاندان اوگتای را در تداوم این دور بسته نادیده گرفت، او برنامه‌های گسترده‌ای برای از پای درآوردن دو شاخه از خاندان تولوی داشت که یکی در شرق (چین) و دیگری در غرب (ایران) حکمرانی می‌نمودند. قایدو پس از مرگ براق با دخالت در انتصاب جانشینان وی تلاش کرد سلطه خود بر الوس جغتای را تداوم بخشد، این امر تا زمان حکمرانی دوا ادامه یافت.^۷ او همچنین با کمک دوا تلاش داشت در الوس‌آورده که یک شاخه از خاندان جوچی بودند، شخصی را به حکومت برساند که تابع و متحد او باشد، در عوض، توقتای‌خان اصلی الوس جوچی و غازان فرمانروای مغول ایران هر دو خواهان تداوم حکومت بایان در الوس‌آورده بودند.^۸ بدین ترتیب بیش از هجده نبرد میان قایدو، دوا از یکسو و بایان‌خان الوس‌آورده از سوی دیگر درگرفته بود. از سوی دیگر قایدو تلاش داشت با تقویت نیروهای الوس جغتای در مرزهای شرقی مانع برقراری ارتباط میان الوس‌آورده و امپراتوران مغول چین گردد در نتیجه بخش زیادی از نیروی الوس جغتای صرف درگیری با امپراتوران مغول چین و ورده گردیده بود.^۹

به رغم دنباله‌رویهای بی‌وقفه فرمانروایان الوس جغتای از قایدو و سیاستهای او، آنها از زمان براق تا پایان حکمرانی ایسن‌بوقا، پسر و جانشین دوا از یک سیاست روشن پیروی می‌کردند. این سیاست بدست‌آوردن چراگاه‌های بیشتر از طریق فتح ایران و تصرف شمال هندوستان و غارت این مناطق و انتقال اموال و دارائی‌های این مناطق به ماوراءالنهر بود.

هنگامی که براق در سال ۶۶۷ وارد خراسان گردید هدفش انضمام خراسان و مازندران به قلمرو الوس جغتای بود اما تا دستیابی به این منظور سپاهیان او سرگرم غارت شهرهای خراسان و ارسال اموال و اسیران بدست آمده به ماوراءالنهر بودند.^{۱۰}

شکست سنگین براق از آباقاخان ایلخان مغول ایران و عقب‌نشینی او به ماوراءالنهر و سرانجام مرگ وی، برای مدتی حملات الوس جغتای را به تعویق انداخت اما با به قدرت رسیدن دوا دوباره حمله به خراسان و مازندران در سال ۶۹۵ هـ ق آغاز گردید این حملات مصادف با درگیری‌های داخلی بر سر تاج و تخت در ایران بود.^{۱۱}

سپاهیان دوا سیاست غارت و انتقال اموال به ماوراءالنهر را ادامه دادند^{۱۲} و سرانجام پس از شش‌ماه مجبور به ترک خراسان شدند.^{۱۳} دوا بیش از دوست‌هزار نفر از مردم خراسان و مازندران را به بردگی گرفت و به همراه دامها و اموال غارت‌شده به ماوراءالنهر برد.^{۱۴}

نیروهای الوس جغتای از غزنه نیز حملات خود به شمال هند را سازماندهی می‌کردند در آنجا شاهزاده قتلغ‌خواجه، پسر دوا حاکم بود و دائماً شمال هند را مورد تاخت‌وتاز و غارت قرار می‌داد.^{۱۵}

در واقع غارت و انتقال اشیاء و اسرا به ماوراءالنهر در این دوره اصلی‌ترین شیوه کسب درآمد حکومت خاندان جغتای بود.

اما پیش از بازگشت دوا از خراسان، ما شاهد تغییر رویه سیاسی او هستیم. این تغییر رویه به خاطر مرگ قایدو خان الوس اوگتای اتفاق افتاد.

دوا که خود را تنها می‌دید ترجیح داد سیاست دوستی با قآن (امپراتور) مغول را درپیش‌گیرد در نتیجه به نفع قآن علیه خاندان قایدو وارد عمل شد. این اقدام دوا معادلات سیاسی و اقتصادی را به هم ریخت. او با مرگ قایدو ترجیح می‌داد با قآن مغول و شاید ایران صلح نماید. کونجاک پسر و جانشین دوا موفق شد فرمانروایان الوس اوگتای را از میان ببرد او سیاست پدرش در خصوص دفع خاندان اوگتای و نزدیکی به قآن را ادامه داد.^{۱۶} پس از او

شاهزاده نالیتو که از شاخه دیگر از خاندان جغتای بود جای او را گرفت. اما کبک پسر دوا موفق شد دوباره قدرت را به خاندان دوا بازگرداند و برادرش ایسن بوقا را به قدرت رسانید. کبک و ایسن بوقا از همان ابتدا تلاش کردند روابط دوستانه‌ای با قآن مغول برقرار کنند آنها خواهان ادامه سیاست دوا در خصوص برقراری رابطه دوستانه با چین بودند.^{۱۷} اما بزودی این سیاست با شکست روبرو شد. به نظر می‌رسد که در نهان، قآن مغول و الجایتو، ایلخان مغول ایران به توافق رسیده بودند. در شرایطی که الوس جغتای حمایت و همدستی الوس اوگتای را از دست داده بود با یک حمله مشترک از شرق و غرب آن را از میان برداشته، خان‌نشین جغتای را میان خود تقسیم کنند.

این مطلب را سفیر ایران هنگام بازگشت از پیش قآن مغول در حالت مستی به امرای ایسن بوقا گفته بود.^{۱۸} این مسئله به خان الوس جغتای نشان داد که دشمنان دیرین از فرصت بدست‌آمده برای حذف آنها استفاده خواهند کرد.

اقدام اولجایتو در حمایت از امرای نکودری در مورد بیرون‌راندن داوود خواجه شاهزاده جغتای از غزنه^{۱۹} در سال ۷۱۲هـ.ق و برخورد خشن امرای قآن با امرای الوس جغتای جای تردید برای ایسن بوقا باقی نگذاشت که چین و ایران علیه الوس جغتای متحد شده‌اند.^{۲۰} بنابراین او ترجیح داد در هر دو جبهه به سرعت وارد عمل شود. او در سال ۷۱۶هـ.ق برادرش کبک و شاهزاده یسور را مأمور فتح خراسان نمود. بدین ترتیب خراسان دوباره دستخوش قتل و غارت گردید.^{۲۱}

پس از گذشت چهارماه از حضور نیروهای الوس جغتای در خراسان به دلیل فقدان آذوقه و بالاگرفتن جنگ در مرزهای شرقی الوس جغتای با سربازان قآن مغول، ایسن بوقا برادرش کبک را از ایران فراخواند. اما شاهزاده یسور از بازگشت سرباز زد و پس از خروج کبک از خراسان به اولجایتو ایلخان مغول ایران پیوست و در عوض بخشی از خراسان را از او خواستار شد. اولجایتو موافقت کرد ولی بزودی مرد.^{۲۲} از آن پس بخش زیادی از نیروی الوس جغتای و ایران صرف درگیری با شاهزاده یسور در ماوراءالنهر و خراسان و مشکلات پیش‌آمده از حضور او در خراسان گردید.^{۲۳}

از سوی دیگر ایسن بوقا تصمیم گرفت متحد جدیدی برای خود دست‌وپا کند بنابراین تلاش کرد روابط اوزبیک، فرمانروای تازه به قدرت رسیده الوس جوچی و قآن مغول را تیره

سازد و او را علیه قآن و ایران با خود متحد سازد.^{۲۴} اگرچه ابتدا تا اندازه‌ای موفق شد، اما بزودی اوزبیک‌خان به اردوی ایران و قآن مغول پیوست. بدین ترتیب الوس جغتای منزوی گردید. نمی‌توان دوره ایسن‌بوقا را ادامه عصر تهاجمی خانان الوس جغتای دانست، آنها ناخواسته به این ورطه کشیده شدند.

اقدامات ایسن‌بوقا دست‌کم موجب گردید ایران و چین اندیشه تصرف و تقسیم الوس-جغتای را کنار بگذارند. از سوی دیگر با به قدرت رسیدن کبک او که با یاری‌رساندن به برادرش توانسته بود بحران از دست‌رفتن الوس را پشت سر گذارد، شیوه جدید اقتصادی که نتیجه تغییر رویه سیاسی پدرش دوا بود، در الوس جغتای پیش گرفت. او سیاست اقتصادی مبنی بر توسعه ارضی و اقتصاد غارت را کنار گذاشت و تلاش کرد اقتصاد بازرگانی را جایگزین آن دو شیوه کند. اقتصاد بازرگانی بر خلاف اقتصاد غارت نیاز به صلح و آرامش داشت. بنابراین جنگ با همسایگان از دستور کار الوس جغتای خارج شد.

کنار گذاشتن جنگ به معنای رسیدن به صلح کامل با ایران و چین نبود. تغییر رویه سیاسی و اقتصادی الوس جغتای اگر چه برای ایران فواید اقتصادی ملموسی نداشت اما خراسان را برای چند دهه از شر تهاجمات بنیان‌برافکن الوس جغتای در امان نگهداشت. برای هند این تحول فواید چشمگیری داشت زیرا زمینه رونق تجاری پرسود شمالی جنوبی از راه خشکی را فراهم آورده بود.

کبک با ایجاد امنیت راه‌ها تلاش کرد به بازرگانی میان الوس جغتای و سرزمین‌های پیرامون رونق بخشد.

او بلخ را، که در زمان نخستین حمله مغول به ویرانه‌ای تبدیل شده بود^{۲۵}، بازسازی کرد.^{۲۶} بلخ شهری بود که با رونق آن، الوس جغتای می‌توانست بر تجارت هند و ماوراءالنهر، مسلط گردد. احیاء بلخ به معنای احیاء تجارت شمالی جنوبی و بطور مشخص احیاء تجارت ماوراء-النهر بود. اما در فاصله میان این منطقه تا سرحدات هند، از زمان فتح ایران به دست هلاکوخان، دسته‌های از لشکریان شورشی مغول به نام نکودریان یا قراواناس پناه گرفته بودند که به خاطر راهزنی و حمله به مناطق پیرامون، موجبات ناامنی این شاهراه تجاری را فراهم آورده بودند. این منطقه که شامل بخش‌های شرقی افغانستان کنونی می‌گردید، بنا بر روایت شجره‌الائراک بخشی از الوس جغتای به حساب می‌آمد. اما به دلیل دوری از مرکز الوس جغتای تبدیل به

پایگاه راهزنان مغول شده بود. از آنجائیکه بخشی از سیاست الوس‌جغتای تا زمان دوا تهدید مرزهای شرقی و جنوبی شرقی ایران بود. خانات الوس‌جغتای در تحریک و هدایت این دسته‌های پراکنده جهت ناامن کردن شرق ایران دخالت داشتند.

آنان با گماشتن امرا و شاهزادگان جغتای در رأس سپاهیان نکودری نقاط مرزی و حتی گاه مرکزی ایران و هند را به طور سازمان‌یافته مورد غارت قرار می‌دادند.

حمله دسته‌های نکودری از جنوب افغانستان به سیستان و غارت مناطق پیرامون کرمان و پس از آن فارس و محاصره مرکز آن، شیراز در سال ۶۷۷ هـ ق نمونه‌ای از این حملات بود.^{۲۷} حضور نکودریان در شرق افغانستان از یک سو به مثابه یک اهرم فشار سیاسی بر ایران در دست خانات الوس‌جغتای بود و از سوی دیگر مانع برقراری رابطه تجاری ایران و هند و حتی هند و ماوراءالنهر بود که بخشی از الوس‌جغتای به حساب می‌آمد.

بنابراین در کنار احیاء بلخ اقدام دیگری که کبک انجام داد ایجاد امنیت راه‌ها در شرق افغانستان از طریق آشناکردن نکودریان یا قراواناس با شرایط سیاسی - اقتصادی جدید بود.

او از راه اجرای عدالت که به عدالت کبکی مشهور شد.^{۲۸} نکودریان را متوجه اراده خویش نمود روایتی درباره عدالت کبک بجا مانده است که نشان می‌دهد چگونه کبک تلاش داشت اعتماد بازرگانان ایرانی را به امن‌بودن راه‌های تجاری منتهی به قلمرو الوس‌جغتای جلب نماید. روایت چنین می‌گوید:

«روزی کبک از راهی می‌گذشت که متوجه جمجمه سر انسانی گردید او به اطرافیانش گفت می‌دانید این جمجمه با من چه می‌گوید؟ او می‌گوید من به طرز بی‌رحمانه‌ای کشته شده‌ام! این جمجمه از من خونخواهی می‌کند. پس از این او فرمانده هزاره‌ای را که در آن منطقه بود احضار کرد و پس از بازخواست از افراد آن هزاره مغول معلوم شد سه سال پیش کاروانی از خراسان از این راه عبور کرده است که مورد تهاجم مردان این هزاره قرار گرفته تمام بازرگانان کشته و اموالشان ربوده شده بود. کبک اموال مسروقه را پس گرفته و مبلغی نیز خود بر آن افزود نزد حاکم خراسان فرستاد تا به ورثه بازرگان مقتول داده شود او سپس قاتل را آتش زده به مجازات رسانید.^{۲۹}»

بدین ترتیب عدالت کبکی نمونه‌ای از یک عدالت فرامرزی بود که با معیارهای خود، عدالت را درباره هر ستم دیده‌ای اجرا می‌نمود. در واقع هدف از نشر این روایت نمایشی،

رسانیدن دو پیام به دو گروه متفاوت بود. نخست به دسته‌های راهزن مغول این پیام را می‌داد که دیگر نمی‌توانند به راهزنی ادامه دهند و دوم به بازرگانان اطمینان می‌داد که با اعتماد از حضور چنین فرمانروای دادگستری می‌توانند با خیال راحت از الوس جغتای به عنوان یک مسیر تجاری عبور کنند. حاصل این‌گونه تبلیغات و وضع و اجرای قوانین و مجازات‌های سخت برای دزدان این بود که یک مسیر تجاری پررونق شکل گرفت.^{۳۰}

مسیری که شمال آفریقا را به آناتولی، شمال خزر، ماوراءالنهر و آنجا را به هند وصل می‌نمود. این مسیر تجاری، بخشی از یک حلقه بزرگ تجاری در جهان آن روز را تشکیل می‌داد. به ویژه با به قدرت رسیدن ترمشیرین در سال ۷۲۴ هـ ق این شاهراه تجاری بازرگانان مسلمان مصر و شمال آفریقا را به خود جلب کرد.^{۳۱}

پذیرش دین اسلام از سوی ترمشیرین و شایع شدن اخبار پابندی او به اجرای شریعت اسلام، تجار مسلمان را تشویق به عبور از مسیر تجاری می‌نمود که از شمال خزر می‌گذشت و به ماوراءالنهر می‌رسید.^{۳۲}

بهم‌ریختگی و ناامنی خراسان در دهه‌های پایانی حکومت ایلخانان مغول ایران نقش موثری در از رونق افتادن راه تجاری که از خراسان به ماوراءالنهر و هند منتهی می‌گردید داشت. درگیری‌های داخلی بر سر جانشینی و کشیده شدن دامنه آن به خراسان، همچنین درگیری ایلخانان مغول ایران مانند غازان‌خان و ابوسعید بهادرخان با امرای قدرتمندی چون امیر نوروز و امیرچوپان و شورش و فرار آنها به خراسان و پناه گرفتن آنها در این بخش از ایران^{۳۳} و سرانجام حملات پی‌درپی سپاهیان الوس جغتای به خراسان و غارت آن، همگی خراسان را تبدیل به ناامن‌ترین و ویران‌ترین بخش ایران نموده بود. به همین دلیل است که در رحله ابن-بطوطه، نشانه‌ای از سفر از درون ایران به سمت خراسان مشاهده نمی‌کنیم. اگر ادعاهای او مبنی بر چند سفر به ایران را با احتیاط بپذیریم^{۳۴} خواهیم دید که در هیچ‌یک از سفرها او یا راوی روایت او هیچگاه از جنوب یا مرکز ایران به سمت خراسان مسافرت نمی‌کند، تنها روایتی که او از یک سفر به خراسان ارائه می‌دهد مربوط به سفری است که راوی از شمال ماوراءالنهر در مسیر حرکت خود به سمت هندوستان برای مدتی مسیر خود را به سمت شمال خراسان تغییر داده و دوباره به شرق و سپس هندوستان رفته است.^{۳۵}

در واقع امن‌ترین مسیرهای تجاری در عصر مغول، در جنوب و مرکز ایران قرار داشتند.^{۳۵}

ما نشانه‌ای دال بر تمایل بازرگانان به حرکت از مرکز ایران به سمت شرق و خراسان در دهه‌های پایانی حکومت ایلخانان نمی‌بینیم. در واقع امکان برقراری ارتباط تجاری از طریق ایران نه از شرق به غرب وجود داشت نه از غرب به شرق، این امر موجب شده بود که بازرگانان شمال آفریقا، اعراب عراق عرب و ایرانیان ساکن در بخش‌های جنوبی، مرکزی و غربی ایران به جز مسیر آبی، در پی یافتن راه تجاری دیگری با شرق برآیند. از این رو بازرگانان عراقی، ایرانی و بازرگانان شمال آفریقا از طریق آناتولی، سرای، خوارزم و ماوراءالنهر به هند یا چین سفر می‌کردند.^{۳۶}

از سوی دیگر آنچه که تشکیل مسیر تجاری شمال آفریقا به آسیای مرکزی و هند یا چین را الزام‌آور کرده بود، کشمکش‌های بی‌پایان سه حکومت قدرتمند آن زمان شامل ممالیک مصر، الوس جوچی و الوس جغتای با حکومت ایلخانان مغول ایران بود.

این قطع ارتباط تجاری هر دو سوی دعوا را آزار می‌داد. چنانکه هنگامی که در سال ۷۱۲ هـ.ق، محمد اوزبیک قدرت را در الوس جوچی به دست گرفت پس از آنکه تصمیم گرفت با ایلخانان مغول ایران و قآن مغول متحد شود سفیری به دربار اولجایتو، ایلخان مغول ایران فرستاده و گفته بود در صورتی که اولجایتو هر آنچه از ایران حق خاندان جوچی است به آنها بدهد، در عوض راه‌های بسته باز خواهند شد و تجارت میان دو کشور برقرار خواهد گردید. تا آنجا که از روایت کاشانی بر می‌آید، الجاتیو در پاسخ به فرستادن هدایا بسنده کرده بود و خواسته اوزبیک برآورده نشده بود.^{۳۷}

گزارش شبانکاره‌ای نشان می‌دهد که این خواسته شامل واگذاری دو ایالت بزرگ و آباد ایران شامل اران و آذربایجان به الوس جوچی بوده است که تا واپسین روزهای حیات ابوسعید (۷۳۶هـ.ق) آخرین ایلخان قدرتمند مغول ایران، زمینه آغاز جنگ دیگری میان دو حکومت ایران و الوس جوچی را فراهم آورده بود.^{۳۸}

در واقع بستن راه تجاری قفقاز اهرم فشاری بود در دست خانات الوس جوچی برای مجبورکردن ایران به واگذاری اران و آذربایجان. ناکامی هر سه حکومت مصر، الوس جوچی و الوس جغتای در دستیابی به صلح با ایران منجر به تداوم قطع ارتباط تجاری با ایران شده بود. از سوی دیگر این دشمنی مشترک زمینه نزدیکی سیاسی هر سه حکومت با یکدیگر شده بود چنانکه از سال ۷۱۶ (هـ.ق) همواره خطر اتحاد میان مصر و الوس جوچی و الوس جغتای و

حمله مشترک آنها به ایران وجود داشت.^{۳۹} سرانجام در سال ۷۱۸ هـ ق بطور همزمان ممالیک مصر به دیاربکر حمله‌ور شدند و محمد اوزبیک، فرمانروای الوس جوچی برای تصرف اران و آذربایجان از دربند گذشت و شاهزاده یسورجغتای وارد مازندران گردید. همه این حملات از سوی ایران دفع گردید^{۴۰} و متحدین سیاسی که در تهاجم نظامی ناکام مانده بودند تبدیل به شرکای تجاری گردیدند. آنها ایران را دور زدند و یک حلقه تجاری پیرامون ایران ایجاد نمودند که گره آن به دست الوس جغتای باز می‌گردید زیرا در سمت جنوب غربی الوس جغتای، هند و در سمت شرق و جنوب شرقی آن چین قرار گرفته بود. سیاست دوستی با قآن مغول، تجارت زمینی با چین را ممکن می‌ساخت و ایجاد امنیت در مسیر تجاری منتهی به هند و پذیرش اسلام از سوی ترمشیرین خیال بازرگانان مسلمان را آسوده می‌ساخت که در تمام مسیری که از عراق و مصر تا هند یا چین می‌گذشتند از کشورهای اسلامی عبور می‌کردند. بدین ترتیب الوس جغتای با کنارگذاشتن سیاست خصومت با خاندان تولوی که در ایران و چین حکومت می‌کردند و پذیرش دین اسلام، زمینه خروج خود از انزوای اقتصادی و احیاء مجدد نقش اقتصادی ماوراءالنهر در تجارت جهانی را فراهم آورد.

اسلامی شدن الوس جغتای، دو خصلت سیاسی اقتصادی متضاد با خود به همراه داشت. اسلام برای مغولان الوس جغتای زمینه دو عملکرد مشروع متفاوت سیاستی اقتصادی را فراهم ساخته بود که جهان اسلام آنها را می‌پذیرفت. رویکرد نخست صلح و تجارت بود. همان شیوه‌ای که از پایان حکومت دوا، خانات الوس جغتای به آن دل بسته بودند. رویکرد دوم شیوه جنگ و غارت هندوستان کافر و ثروتمند بود.

این کشش دوگانه از سوی دیگر ریشه در ماهیت جدید هند داشت. در این زمان هند دیگر مانند هندوستان عصر محمود غزنوی به طور کامل سرزمین کفر نبود. بیشتر ساکنین دهلی و بزرگترین فرمانروایان هند مسلمان و دارای حکومت اسلامی بودند. هند ترکیبی متناقض از کفر و اسلام بود جایی که یک مسلمان می‌توانست برای تجارت به آن سفر کند و از تجارت در سرزمینی که حاکم و مردمانی مسلمان داشت بهره‌مند گردد و هم می‌توانست از جنگ با کفار و غارت آنها با عنوان جهاد و غزا بهره‌مند شود.

این ماهیت دو گانه، هر دو گروه جنگ‌طلب و صلح‌طلب مسلمان را به وجد می‌آورد.

دهلی به عنوان مرکز یک فرمانروائی اسلامی در هند، بازرگانان مسلمان را به خود جذب می‌کرد و گجرات به عنوان یک دارالحرب ثروتمند، غازیان مسلمان را به هند می‌کشانید. زمانی که ترمشیرین، خان تازه‌مسلمان الوس جغتای به هند لشکر کشید و اقدام به محاصره دهلی نمود به پذیرفتن هدایا از سلطان مسلمان دهلی، ابوالمجاهد محمد اکتفا کرد و با سلطان دهلی صلح نموده آنگاه ایالت گجرات را به عنوان دارالکفر مورد تهاجم قرار داد و آنجا را غارت نمود. از آن پس او روابط دوستانه‌ای با دهلی برقرار کرد.

سقوط ترمشیرین در سال ۷۲۷ هـ ق و به قدرت رسیدن خانهایی که تحت فشار امرای مغول بودائی بخش شرقی الوس جغتای، آئین بودا را در سراسر الوس جغتای و ماوراءالنهر ترویج می‌کردند^{۴۲} برای مدتی اندیشه اسلامی کردن الوس جغتای و توجه به هند را با مخاطره روبرو نموده بود یکی از دلایل برپائی شورش علیه ترمشیرین این بود که چهارسال را در مجاورت خراسان بسر برده و به المالیق، پایتخت الوس جغتای در نزدیکی مرز چین نرفته بود. به نظر می‌رسد امرای بودائی ترجیح می‌دادند به جای مسلمان شدن و حمله به هند، به آئین بودائی پایبند بمانند و توجه خود را معطوف به چین نمایند.^{۴۱}

اما این کشمکش داخلی میان دو گروه بودائی و مسلمان امرای مغول الوس جغتای در حقیقت حاصل کشش پنهانی چین در شرق و هند در جنوب غربی الوس جغتای بود که سرانجام با پیروزی گروه مسلمان، معلوم گردید جاذبه هند برای الوس جغتای بیش از چین بوده است زیرا سرانجام زمانی که تغلق تیمور در جته یا بخش شرقی الوس جغتای قدرت را به دست گرفت مسلمان شد و به دنبال وی تمامی الوس جغتای مسلمان شدند.^{۴۲} پیروزی اسلام تمام توجه نیروی های موجود در الوس جغتای را متمرکز بر روی هند نمود. در واقع این زمینه اقتصادی بود که همگی نیروی الوس جغتای از آن پس برای رسیدن به مزایای آن می‌بایست دسته‌های پراکنده مغول را به دور خود جمع می‌کردند.

نتیجه

پس از اینکه خانان الوس جغتای توانستند از زیر سیطره امپراتوران مغول خارج شوند، ابتدا از طریق اتحاد سیاسی با خانان الوس اوگتای، سعی کردند قلمرو ایران را تصرف کنند و بدین ترتیب با توسعه ارضی و غارت ایران و هند زمینه توسعه اقتصاد شبانی خویش را فراهم آورند. اما مرگ قایدو، خان الوس اوگتای و تنهاماندن خانان الوس جغتای موجب شد که آنان به سیاست صلح و توسعه اقتصاد بازرگانی روی آورند. این امر توجه آنان را معطوف به تجارت با هندوستان نمود.

یادداشت‌ها:

- ^۱ رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به تصحیح و تحشیه: محمد روشن و مصطفی موسوی، چاپ اول، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳، ج ۲، صص ۸۱۰-۸۰۸.
- ^۲ همان، ج ۲، صص ۸۲۲-۴۱.
- ^۳ همان، ج ۱، صص ۷۶۷-۷۳.
- ^۴ SHAJTARATUL ATRAK. Trans, COL. MILES, LONDON: W.H. ALLEN.CO, ۱۸۸۸. P.P ۳۵۶-۵۸.
- ^۵ هروی، سیف بن محمد بن یعقوب، تاریخ‌نامه هرات، تصحیح: غلامرضا طباطبائی مجد، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳، صص ۳۲۸-۳۶.
- ^۶ رشیدالدین، ج ۲، صص ۹۶-۱۰۶۵. همچنین نک: SHAJARATUL ATRAK, P.P ۳۵۹-۶۶.
- ^۷ رشید الدین، ج ۲، صص ۹۶-۱۰۹۵.
- ^۸ همان، ج ۱، ص ۷۱۴.
- ^۹ همان، ج ۲، صص ۵۸-۹۵۳ و ۹۲۷.
- ^{۱۰} هروی، صص ۳۲۸-۳۲.
- ^{۱۱} رشید الدین، ج ۲، صص ۶۱-۱۲۳۶.
- ^{۱۲} هروی، صص ۴۳۸ و ۴۲۶. همچنین نک: رشیدالدین، ج ۱، ص ۷۵۷.
- ^{۱۳} همان، ص ۴۴۰.
- ^{۱۴} همان، صص ۴۴۰ و ۴۳۲.
- ^{۱۵} کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد: تاریخ الجایتو، تصحیح: مهین همبلی، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸، صص ۹۳-۱۹۲ و ۱۸۹، همچنین نک: رشیدالدین، ج ۱، ص ۷۵۸.
- ^{۱۶} SHAJARATUL ATRAK. PP ۳۶۷-۶۸
- ^{۱۷} کاشانی، صص ۱۴۷-۵۰.
- ^{۱۸} ۱۸- همان، صص ۲۰۴ و ۲۰۳.
- ^{۱۹} همان، صص ۲۰۲-۲۰۱.
- ^{۲۰} همان، صص ۲۰۷-۲۰۶ و ۲۰۳.
- ^{۲۱} همان، صص ۲۱۰-۲۰۸.
- ^{۲۲} همان، ص ۲۱۴.
- ^{۲۳} سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق، مطلع سعیدین و مجمع بحرین، تصحیح: عبدالحسین نوایی، چاپی دوم، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، صص ۷۸-۸۵ و ۷۱-۶۱.

^{۲۴} کاشانی، صص ۴۶-۱۴۵.

^{۲۵} برتشنایدر، امیلی، ایران و ماوراء النهر در نوشته های چینی و مغولی سده های میانه. ترجمه: هاشم رجب زده، چاپ اول، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱، سی یوکی (سفرهای کیوچانگ چون به باختر)، ص ۱۵.

^{۲۶} SHAJARATUL ATRAK. P ۳۶۸.

^{۲۷} رشید الدین، ج ۲، صص ۱۱۱۰-۱۱۰۹، همچنین نک: کتبی، محمود، تاریخ آل مظفر. تصحیح: عبدالحسین نوائی، چاپ اول، بی جا: کتابفروشی ابن سینا، بی تا، صص ۸-۱۰.

^{۲۸} نطنزی، معین الدین، منتخب التواریخ معینی. تصحیح: پروین استخری، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳، ص ۸۹.

^{۲۹} SHAJARATUL ATRAK. PP ۳۶۸-۷۰ همچنین نک: نطنزی، صص ۹۰-۸۹.

^{۳۰} ابن بطوطه، رحله (سفرنامه ابن بطوطه)، ترجمه محمدعلی موحد، چاپ ششم، تهران: انتشارات آگه، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۷۲.

^{۳۱} العمری، شهاب الدین احمد بن یحیی ابن فضل الله، مسالک الابصار فی ممالک الامصار، بصدرة: فواد سزکین، فرانکفورت: معهد التاريخ العلوم الاسلامیه، بی تا، ج ۲۷، ص ۶۶.

^{۳۲} ابن بطوطه، ج ۱، صص ۵۰-۴۸.

^{۳۳} سمرقندی، ص ۱۲۴.

^{۳۴} بنظر می رسد ابن بطوطه روایت های سفر به اردوی زرین و رفتن به خوارزم و ماوراء النهر و ملاقات با خان اوزبک و سپس ملاقات با ترمشیری فرمانروای الوس جغتای و آنگاه سفر به خراسان و سپس هند را از شخصی یا اشخاص دیگر شنیده و به خود منتسب کرده است زیرا ما به طور قطع می دانیم ترمشیری فرمانروای الوس جغتای در فاصله سالهای ۷۲۴ هـ ق تا ۷۲۷ هـ ق در الوس جغتای حکمرانی می کرده است در حالیکه ابن بطوطه در سن ۲۲ سالگی سفر خود را از وطنش و در سال ۷۲۵ هـ ق آغاز کرده بود و تا سال ۷۲۸ به گفته خودش در بغداد و مکه یعنی در فاصله شام تا حجاز در حال رفت و آمد بوده است و هنگامی که می خواهد از خراسان به طرف هندوستان حرکت کند تاریخ سال ۷۳۴ هـ ق را نام می برد. بدین ترتیب هیچ یک از تاریخهایی که او ارائه می دهد با واقعیت منطبق نیستند و تنها می تواند حاصل ادغام روایت های بازرگانان و مسافرانی باشد که به قصد زیارت خانه خدا به مکه آمد و شد می کردند.

^{۳۵} ابن بطوطه، ج ۱، صص ۷۲-۶۲.

^{۳۶} بر اساس روایات سفرنامه ابن بطوطه سه مسیر امن در جنوب، مرکز و غرب و شمال غربی ایران در اواخر عصر مغول می‌توان تشخیص داد که هیچ‌یک به سمت خراسان نمی‌ورد. نک به: ابن بطوطه، ج ۱، صص ۸-۲۱۷ و صص ۸۵-۲۷۳ و ج ۲، صص ۱۷-۳۱۶.

^{۳۷} برای نمونه نگاه کنید به روایت خودکشی بازرگان عراقی در آلمالیق، ابن بطوطه، ج ۱، صص ۴۱-۴۴۰.

^{۳۸} کاشانی، ص ۱۴۶.

^{۳۹} شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد. مجمع الانساب، تصحیح: میر هاشم محدث، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳. صص ۹۰-۲۸۹.

^{۴۰} کاشانی، ص ۲۱۲.

^{۴۱} سمرقندی، صص ۶۶-۶۵.

^{۴۲} نطنزی، صص ۹۱ و ۹۰.